



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ناتوانان
ملکوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناگهانی از ملکوت (در سایه سار آفتاب ۴)

نویسنده:

حسین ابراهیمی

ناشر چاپی:

موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ناگهانی از ملکوت (در سایه سار آفتاب ۴)
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	چکیده
۱۲	مقدمه
۱۴	این دل زخمی سفر کرده**پر و بالی شکسته آورده
۱۶	پایه پای زمانه می چرخید**در پی آب و دانه می چرخید
۲۲	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**دل عاشق همیشه خون، پرپر
۲۴	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**دل به زنجیر زلف آن دلبر
۳۳	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**روم و غرناطه جزیه ای پرپر
۴۳	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**منطق الطیر دفتری پرپر
۵۴	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**دل خشکیده از عطش پرپر
۶۶	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**ماه در آسمان شب پرپر
۷۵	سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**دل عاشق شقایقی پرپر
۸۷	درباره مرکز

ناگهانی از ملکوت (در سایه سار آفتاب ۴)

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابراهیمی، حسین، ۱۳۴۸ -

عنوان و نام پدیدآور: ناگهانی از ملکوت [Book] / سراینده حسین ابراهیمی؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: نشر قدس رضوی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۵۵ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۴-۰۳-۵

یادداشت: فیفا

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴.

موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی.

رده بندی کنگره: PIR۷۹۴۳/ب ۵۴۵۳ ن ۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۸/۶۲۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۳۵۴۲۴

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

مجموعه شعر در سایه سار آفتاب ۴

ناگهانی از ملکوت

سراینده: دکتر حسین ابراهیمی

ص: ۳

ناگهانی از ملکوت

سراینده حسین ابراهیمی

تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

نشر قدس رضوی، ۱۳۸۵.

شعر فارسی -- قرن ۱۴.

آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی

ص: ۴

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژه ی آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزددق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفتد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجانند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت علیهم السلام درخواست کنند برای خاندان نبوت علیهم السلام آثاری تازه و نو بیافرینند و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشمس علیه السلام تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

چه شد؟ خودم هم درست نمی دانم و شاید هیچ وقت هم علتش را نفهمم، هر چه در پرونده ی سیاه خود بیشتر می نگرم چیزی نمی بینم که به خاطر آن چنین لیاقتی یافته باشم که ماه رمضان این قدر پر از برکت داشته باشم. میهمانی بزرگ خداوند بر پا شده باشد و تو در این مدام ذهنت با هشتمین امام مأنوس باشی، کلمات نازل شوند، زلالت کند و ببرندت به حضوری روشن که در تمام جهان بی مانند است. نه، این دریای رحمت، بیشتر از حد پیمانۀ ی شکسته ی پیمان شکنی چون من است. این راز شگفت را باید جور دیگری حل کرد. اصلاً باید به شکل دیگری به این اتفاق نگریست.

بگذارید کمی پای عقل را به میان بکشیم و نتیجه بگیریم اصلاً سرودن شعر وقتی برای امام بزرگوار است که خورشید، خوشه چین گنبد طلایی اوست مگر به لیاقت سراینده بستگی دارد؟

ولی هر چه که باشد دل شاعر نازک است. آبگینه ای است که با تلنگری می شکنند و قرار نیست همه واقعیت ها را به او بگویند. بگذارید شاعر همچنان با این توهم و خیال دلخوش باشد که آقا به او عنایتی کرده اند. بگذارید فکر کند قبولش کرده اند و سرودن این شعر نشانه ی پذیرفته شدنش است. سنگدلانه است اگر بخواهید رویاهای شیرینش را بر آشفته کنید.

دل عاشق به پیغامی بسازد

خمار آلوده با جامی بسازد

مرا کیفیت چشم تو کافیت

قناعتگر به بادامی بسازد

حسین ابراهیمی

این دل زخمی سفر کرده**پر و بالی شکسته آورده

این دل زخمی سفر کرده

پر و بالی شکسته آورده

آمده نذر گنبدت باشد

دل، شهید ارادتت باشد

آمده با تو گفتگو بکند

یک دو رکعت بقوبقو بکند

این کبوتر که سر به پر دارد

طعن زاغ و زغن به سر دارد

رنج فرسنگ ها طلب برده

بی سحرگاه جور شب برده

گذرانده هزار طوفان را

خورده شلاق باد و باران را

پی جان با جهان در افتاده

با خود و دیگران در افتاده

دلش از دیده ای نلرزیده

هر که را دیده بی خیر دیده

بارها سمت پرپری رفته

تا نفس های آخری رفته

رفته و بر نگشته از راهش

به امید رواق دلخواهش

هم از اغیار سنگ ها خورده

هم ز هر آشناست آزرده

پیشتر این پرنده ی غمگین

با پر و بال سربی و سنگین

ص: ۹

پابه پای زمانه می چرخید**در پی آب و دانه می چرخید

پابه پای زمانه می چرخید

در پی آب و دانه می چرخید

ناگهان عشق اتفاق افتاد

بین عقل و جنون فراق افتاد

بازی آسمان دگرگون شد

دل - که آماده بود - معجون شد

شعله زد عشق، پنجه تا سر سوخت

دل کبوتر شد و کبوتر سوخت

جذبه از مشهد انار آمد

دل دیوانه بی قرار آمد

خلسه ی ماه در تنش افتاد

طوق غربت به گردنش افتاد

گر گرفت و دچار رفتن شد

طوقی این حریم روشن شد

چشم وا کرد و راز پنهان دید

نقش سیمرغ در خراسان دید

عاشقانه نظر به ماه انداخت

سر پر دردسر به راه انداخت

پر سفیدان قوم دنبالش

طعنه بستند بر پر و بالش

عاقلانه ملامتش کردند

به کمی صبر دعوتش کردند

همه گفتند راه پیدا نیست

شب سیاه است و ماه پیدا نیست

ص: ۱۰

منجنيق فلک پر از سنگ است

آسمان هر کجا همین رنگ است

هیچ صاحب نفس نمی بینیم

جاده را جز قفس نمی بینیم

عشق با دردسر نمی ارزد

عاشقی این قدر نمی ارزد

خواب نوشین صبح شیرین است

به نسیم سحر نمی ارزد

پر سیمرغ پشت دریاهاست

که به موج خطر نمی ارزد

پا به راه طلب درافکندن

بی سر و همسفر نمی ارزد

نقد ایام را غنیمت دان

نسیه هرچند زر...، نمی ارزد

فته می بارد از رگ ایام

بهتر آن به زبان بود در کام

با دو صد احترام بنشینیم

بر لب پشت بام بنشینیم

پیشتر از تو هم سفر کردند

هوس ترک بال و پر کردند

که به جادوی ماه افتادند

پر زدند و به چاه افتادند

نامشان گم شد و نشان پوسید

استخوان سفیدشان پوسید

ص: ۱۱

هیچ دستی به آسمان نرسید

خبر از خیل رفتگان نرسید

پرپری ها تمام بی معناست

ماندن و سوختن دلیل رضاست

قصه گفتند تلخ و دهشتبار

قصه ی مردمی کبوتر خوار

لیک از آنجا که جان نمی گنجد

عقل در آشیان نمی گنجد

این کبوتر زفرط خامی سوخت

بس که پر زد پرش تمامی سوخت

پر زد و خال آسمان ها شد

بین تن ها غریب و تنها شد

ص: ۱۲

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر***دل عاشق همیشه خون، پرپر

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر

دل عاشق همیشه خون، پرپر

سنگ ها خورد و خار بر سر برد

خدمت عشق را بر این در برد

رنج ها برد و گنج پیدا کرد

توس را در ترنج پیدا کرد

ص: ۱۴

بعد آن زخم ها که شیرین خورد
برشی پلک آسمان چین خورد
پرده ای آسمان قشنگ آورد
ماه را عاشقی به چنگ آورد
مشهد سیب را تماشا کرد
بارگاه قبول پیدا کرد
بانگ نقاره ی سحر پیچید
دل در احرام بال و پر پیچید
عشق واضح شد و غبار افتاد
ترس آهوی بی قرار افتاد
برق گلدسته ها که پیدا شد
عطر گل های نوبهار افتاد
تا نسیمی از این حرم برخاست
هرچه سیمرغ از اعتبار افتاد
روح مجنون ترین بیابانگرد
بس که چرخید با دوتار افتاد

آسمان این بلور سر در گم
گنبدی شد بر این مزار افتاد
نقش آینه ها ملیح آمد
شرم یک بوسه تا ضریح آمد
یا کریمی زد و در ایوان سوخت
پر و بالش به رسم رندان سوخت
و ز خاکسترش زبان برخاست
لکنت کهنه از میان برخاست
لایق شرح این رسیدن شد
راوی پرده های روشن شد
این کبوتر، پری سپید شده
مُحرم لحظه های عید شده
ماه در صحن آسمان دیده
گنبدی از کبوتران دیده
در گلوی کُمیت می خواند
از غم اهل بیت علیهم السلام می خواند

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر*دل به زنجیر زلف آن دلبر**

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر

دل به زنجیر زلف آن دلبر

بوی زندان و بند می آید

ضجه ای دردمند می آید

در هوای نمور این دهلیز

کیست سنگ صبور این دهلیز

کیست این صبح در غل و زنجیر؟

این خدای نیایش و شمشیر

ص: ۱۶

به کدامین گناه در بند است؟

او که آینه‌ی خداوند است

او که معنای روشن عید است

هفتمین امتداد خورشید است

نور محض است چشمه‌ی جانش

روشنی سنت نیاکانش

واقف رازهای مستورند

نسل در نسل رقی منشورند

دودمانش ز هر بدی پاکند

چارده آفتابی خاکند

خطی از دامنش مورّب نیست

هیچ فصل سلاله اش شب نیست

رسته در مهد حکمت و علم است

هیبتی در نهایت حلم است

آری اینان وسیله‌ی فیض اند

لحظه‌ی خشم، کاظم الغیظ اند

سایه بر آسمان درافکنده

طرح جان در جهان در افکنده

نسبت از تیغ مرتضا دارد

این سحابی یکی رضا علیه السلام دارد

صبر ایوب، بردبارش نیست

نوبت خشم ذوالفقارش نیست

رنگ و رویی کبود آورده

تیغ بر دل فرود آورده

ص: ۱۷

شرحش از درک عقل بیرون است

عشق را این که قصه اش چون است

گاه ماهی میان نخلستان

راوی ناله های محزون است

گاه در رقص تیغ آن خونریز

دل سپردن به آتش و خون است

نقش دیگر دمیده وقتی عشق

جور دهلیزهای هارون است

سر نباشد به دامن لیلا

بار سنگین به دوش مجنون است

هدیه ی عشق، سرب و فولاد است

استخوان در گلوی فریاد است

سهم عاشق ز پا نیفتادن

سوختن، بی صدا، نیفتادن

اینک این وارث رسول الله صلی الله علیه و آله

هفتمین جاودان مرگ آگاه

سال ها این چنین به سر برده است

بند بند وجودش آزرده است

گرچه مهمان بند و زنجیر است

نفسش آیه آیه تاثیر است

بندها را به بند آورده

سر به تیغی بلند آورده

شاه خوبان هر آن کند خوب است

بوسه ی جان به تیغ محبوب است

ماه سمت محاق افتاده

شهر در اختناق افتاده

شب فروهشته گیسوان سیاه

شب مرموز، بی تبرک ماه

این سکوت، آسمان بغداد است

که غریب عبور فریاد است

چار گردون به درد می شکند

زیر تابوت مرد می شکند

سندی شرح غربت شیعه

عاشقی با روایت شیعه

راوی آتش کشیده جانش را

شعله پُر می کند دهانش را

مردم! ای مردمی که اهل شبید
به دروغ آفتاب می طلید
عشق را در زمین طلب کردید
عافیت را ز دین طلب کردید
این تعلق حقیرتان کرده است
اهل این زمهریرتان کرده است
فتنه دیدید و دم نیاوردید
سر به تیغ دو دم نیاوردید
طلحه در بازی زبیر افتاد
نقش خاتم به دست غیر افتاد
غیرت آفتاب تنها ماند
پیکر کشتگان به صحرا ماند
ماه در پرده ی افول افتاد
اسم اعظم به دست غول افتاد
بر کشیدند ماه نخشب را
پرده پرده هزار و یک شب را

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر**روم و غرناطه جزیه ای پرپر

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر

روم و غرناطه جزیه ای پرپر

تیسفون را زبانی آتش زد

شام را خیزرانی آتش زد

قاریان سرفه در گلو ماندند

حاجیان در حجر فروماندند

راویان سر به سکه خم کردند

جبر را پرده ی ستم کردند

ص: ۲۲

دین چنان گوی کودکان چرخید

مدتی چند این دکان چرخید...

مردم! ای مردمی که اهل شبید

به دروغ آفتاب می طلید

عطر گل را به خار سنجیدید

عشق را با غبار سنجیدید

اینک این فرصت سحر در بند

مگذارید بیشتر در بند...

ص: ۲۳

مردم اما جماعتی مرده
سر به انبان خویش آورده
بیمناکند نانشان برود
این دو رکعت دکانشان برود
گاه گاهی شراره می سوزد
جور شب را ستاره می سوزد
شیعیانی که پرپری دارند
شعله ی تیغ حیدری دارند
خسته از این هزاره ی تزویر
پنجه افکنده اند در تقدیر
در سویدای غم نگنجیدند
زیر بار ستم نگنجیدند
سر بر آورده اند طغیان را
لذت اختیار انسان را
جان مردم زبوی عادت مست
جان این قوم از شهادت مست
جان در جور، قاف در قید است
شتک موج شیعیان زید است
یاغی سر به جنگل و کوه است
شیعه ی زخم های نستوه است

سر به پای امامت افکنده

با قیامی قیامت افکنده

مشرّب از دیگران نهان کرده است

شعله ور جان شیعیان کرده است

با عراق عرب در افتاده

با نصیب و نسب در افتاده

خطبه با نام آسمان خوانده

عقده ای دیر سال ترکانده

زخم های مدید تازه شده

داغ صدها شهید تازه شده

صد؟ نه؛ صدها هزار هزار

داغ دیباچ مانده در دیوار

سرخى گردن و تبرزین ها

سوختن ها و شمع آجین ها

شیعیان جان در آستین دارند

داغ در دل، نه بر جبین دارند

ص: ۲۵

با هیولای مرگ درگیرند
زنده در سایه سار شمشیرند
شیعیان تا همیشه ی تاریخ
یا سرِ دار یا به زنجیرند
جانشان بی جنون نمی ماند
ذره ای عافیت نمی گیرند
مثل ترکیبی از گل و لبخند
فاتح برق اشک و شمشیرند
اسب ها شیهه پوش و بیرق ها
همچنان شقشقیه ای برپا
با شتابی عجول می رانند
چون شهباند اگر درخشاند
می رود سینه چاک چاک افتد
نقش دور ستم به خاک افتد
شعله ای می رود که پا گیرد
والیان را ولا فرا گیرد
شیعیان سر به شور بر کرده
چشم از آب تیغ، تر کرده
بعد موسی ابن جعفر علیه السلام آمده اند
دست در دامن پسر زده اند

اولین نام را که پرسیدند

سمت شاه چراغ چرخیدند

بوسه دادند موج دریا را

دامن احمد بن موسی را

ص: ۲۶

شانه در شانه بیعت آوردند

سر به رسم ارادت آوردند

آسمان قصد امتحان دارد

این پسر از پدر نشان دارد

گرچه از آن سبو لبالب نیست

در پی نام و جاه و منصب نیست

واقف است هشتمین امام نه اوست

می سپارد رضا به صحبت دوست

گرچه او هم کبوتر حرم است

شانه هایش برای ماه کم است

آسمان بر تنش نمی گنجد

عشق در دامنش نمی گنجد

آری این بحر گوهری دارد

این برادر برادری دارد

زیرکی کرد و عذر پیش آورد

سر به پای امام خویش آورد

این امانت به اهل وا بگذاشت

نام نیک از خودش به جا بگذاشت

ای دل احوال داغ را دریاب

فیض شاه چراغ را دریاب

که نصیب ارادتش دادند

ذوق جام شهادتش دادند

ص: ۲۸

سنگ پر، چوپ پر، کبوتر پر**منطق الطیر دفتری پرپر

سنگ پر، چوپ پر، کبوتر پر

منطق الطیر دفتری پرپر

عاشقی هفت شهر طی کرده

بی تماشای هشتمین منظر

خجل از ناتمام چرخیدن

شرمگین مانده است و سر در پر

چشم ها انتظار... دلشوره

شهر، فیروزه ایست در کوره

شهر، این باستانی مغرور

این نگین درشت - نیشابور -

دل سپرده به طرز آمدنش

اشک شوق است چشم مرد و زنش

شهر، دلواپس تبرک مرد

کاروان، گام های چابک مرد

کاروانی که بارش آینه است

مستی اش از حضور دوشینه است

سدره المنتهی سر راهش

قاب قوسین گام کوتاهش

کاروان از حجاز طی کرده

راه را با نماز طی کرده

کوچه های مدینه گریانند

اهل بیت الرضا علیه السلام پریشانند

همنوی کبوتران بقیع

ذکر «أَمَّنْ يُجِيبُ» می خوانند

هشتمین آفتاب و یارانش

راهی غربت خراسانند

ص: ۳۰

تا که در روزگار دولت شب

پرچم صبح را بگردانند

سیب ها در بلوغ سرخیدن

قسمت شاخه ها نمی مانند

این سفر بوی دیگری دارد

این سفر کردگان شهیدانند

کاسه ی چشم ها لبالب خون

مضطرب از دسیسه ی مامون

پشت نیرنگ را عیان دیده

دعوتش خدعه ای نهان دیده

حیلت رو بهانه ای کرده

از ولایت بهانه ای کرده

تا بگوید ورق بهم خورده

بی گنه نام متهم خورده

آن، چنان بوده این چنین شده است

خون ما با ولا عجین شده است

مسند غصب را برافکنندیم

این امانت به اهل گردانندیم

این خلافت اقامه ی صبح است

جانشینش ادامه ی صبح است

این ولایت ولی به جا دارد

مهر تایید از رضا علیه السلام دارد

با امام این ورق نمی افتد

شعله در مرد حق نمی افتد

ص: ۳۱

تا نگردد دلش قرینه ی جور

دست رد می زند به سینه ی جور

حکمتی آفتاب می گوید

این چنینش جواب می گوید:

این خلافت که عاشقانه ی توست

مسندی را که روی شانه ی توست

یا زحق هدیه ایست در دستت

یا که حق تو نیست در دستت

نتوان هیچ یک فرو بخشید

حق زکس برده و به او بخشید

گفت و از حکمتش دلیل افتاد

حیله ی سامری به نیل افتاد

لحن عباسیان شرنگ آورد

عرصه را بر امام تنگ آورد

تیغ تهدید را هویدا کرد

هوس خون آل زهرا I کرد

ای رضای خدا رضایت تو

دهر، دلبسته ی ولایت تو

شرط کردی پری تکان ندهی

عزل و نصبی به این و آن ندهی

خواستی غرق آسمان باشی

سرو آزاد خاکدان باشی

سرو آزاد خاکدان! گل کن

دو بهار و خزان تحمل کن

ص: ۳۲

صبر کن این چنین نمی ماند

نینوا بر زمین نمی ماند

این چنین هاله از حرم چیدی

دامن از مسند ستم چیدی

پلک آینه های خواب پرید

رنگ حيله در آفتاب پرید

حيله در طالعی سیاه افتاد

آن رضای خدا به راه افتاد

کاروان این چنین به راه زده

بوسه بر آخرین نگاه زده

در بلاد و بلد ننگجیده

عاشقان در عدد ننگجیده

کاروانی که نور می بخشد

قدسیان را حضور می بخشد

هر کجا رفته برکت آورده

سنگ ها را به حرکت آورده

ماه تابیده از قدمگاهش

اسم اعظم، پری ست همراهش

اینک از راه می رسد خورشید

شهر، فریاد شوق شد لرزید

این طلوع قشنگ انگور است

صبح سکر آور نیشابور است

بی سبب نیست صبح نیشابور

شده در بین عاشقان مشهور

ص: ۳۳

آری این شهر در شراب افتاد

که به پابوس آفتاب افتاد

جرعه ای از خلوص دادندش

مهر شمس الشموس دادندش

دف به دف چشم های بارانی

روشن از لهجه ای خراسانی

در کلام بهار رویدند

خوشه ای معرفت فرو چیدند

گفت: «غیر از خدا الهی نیست

غیر این دژ پناهگاهی نیست

هرکه در آن نشست ایمن شد

فارغ از آتش هریمن شد

لیک هرکس ولایت ما داشت

می تواند قدم در آن بگذاشت»

قلم عاشقان به رقص آمد

آن زمین و زمان به رقص آمد

این سخن گنج شایگان کردند

عشق را نقش لوح جان کردند

این سخن نقش در طلا مانده

از هزاران قلم بجا مانده

گوهری درج خاکدان شده است

روشنی بخش عاشقان شده است

ص: ۳۴

سنگ پر، چوپ پر، کبوتر پر***دل خشکیده از عطش پرپر

سنگ پر، چوپ پر، کبوتر پر

دل خشکیده از عطش پرپر

راوی لحظه های دور از دست

پرده ی دیگری در افکنده است

بی غبار هزار و اندی پیش

گوئیا لحظه ایست چندی پیش

باد... شن ها... تنفسی دشوار

آسمانی سترون و تبار

خاک، تفتیده تا بن دندان

مرگ باریده بر زمین و زمان

چشمه، اشکی فرو نیفشانده

در غباری غلیظ درمانده

جویبار از ترنم افتاده

مرگ در جان مردم افتاده

میل باران گرفته صحرا را

رعشه ی آب آب، گل ها را

چشم ها هرچه زعفران رفتند

به تمنای آسمان رفتند...

باز هم بی نصیب برگشتند

هرچه «امن یحیی»... برگشتند

کور دل گفت: رستگاری نیست!

بین مردم بزرگواری نیست...!

... که بخواند نماز باران را...!

... بخرد آبروی انسان را؟!!

از امام غریب دعوت کرد

کور دل بود و این جسارت کرد

ص: ۳۶

قصدهش این بود شك بر انگیزد

فتنه ای زین محك برانگیزد

لیك از این شیطنت پشیمان شد

پرده ای فیض حق نمایان شد

بی تکلف امام آینه ها

می رود با تمام آینه ها

گام در خاک و آسمان بر دوش

دلی اندازه ی جهان بر دوش

می برد شهر را به همراهش

ماه و خورشید بر سر راهش

تا که دست قنوت بردارد

مهری از این سکوت بردارد

ابر شك بارش یقین گردد

زهر این فتنه انگین گردد

ص: ۳۷

می رود با تمام یارانش

کوچه چرخیده تا بیابانش

دشت سجاده ی دعایش شد

آسمان مست ربنایش شد

ذکرهایش که ماه را طی کرد

ابره‌های سیاه را طی کرد

خوف در لرزش سجود افتاد

رعشه در عالم وجود افتاد

در شهود آیه ای مجسم ریخت

فلک از هم شکاف در هم ریخت

قطره قطره خدا تجلا کرد

مرو را این شهود زیبا کرد

آسمان سکه ی ولایت زد

بوسه شوق را به پایت زد

عشق بارید و خاک ها گل شد

شیعه با این نماز کامل شد

اینک این ما و این سیه سالی

خسته از فصل بی پر و بالی

با نگاهی که شوق باران است

خجل از لایه های پنهان است

ابر در ابر دامن آوردیم
دل برای شکستن آوردیم
دل نیاورده ایم تا برود
از در این حرم کجا برود؟
ای دل عرش تشنه ی آهت
قدسیان خاکروب در گاهت
اینک این ما و این دل تبار
مهربان همچنان بیار بیار...
مکر مامون در این بیابان سوخت
فتنه را این نماز باران سوخت
لاجرم حیلتی دگر کرده
غرضی باز گونه سر کرده
اهل بحث و جدل بهم پیچید
طالع تیغ در قلم پیچید
عالمان زبور گرد آورد
اهل تورات و طور گرد آورد

صاحبان کتاب را خوانده
همگان را ز خویش ترسانده
که به طرح سوال برخیزند
در سخن با امام بستیزند
هر کدام از طریقت و دینی
عالم مذهبی و آیینی
گره ای ناگشوده آورده
شبهه از هرچه بوده آورده
مدعی لاف عقل کل می زد
دست عباسیان دهل می زد
جنگ جادوگران و موسی شد
شعبده با عصا و بیضا شد

اژدها از طناب کی ماند؟

سایه در آفتاب کی ماند؟

آسمان خسته از جدل نشود

ماه در ابر تیره حل نشود

از حدوث و قدم دم آوردند

طبقی راز مبهم آوردند

شبهه ها در شب عدم پیچید

صبحی آورد و شب به هم پیچید

هرکسی توسن سخن رانده

در جواب امام درمانده

بی درنگی جوابشان فرمود

پاسخی از کتابشان فرمود

ورقی نانوشته طرح آورد

همه ماندند و خویش شرح آورد

انجمن انجمن در افتادند

از سریر سخن در افتادند

جملگی شرمسار نادانی

از عرق گر گرفته پیشانی

زبده ی روزگار خویشتنند؟

که چنین کود کانه می شکنند؟!

دهریان را دلیل و برهان برد

نحویان را غریو طوفان برد

جامه ی فضل را رها کردند

لب به اقرار جهل وا کردند

ص: ۴۱

این گواه تمام انجمن است
ملک دانش از آن بوالحسن است
بانگ نقاره ی فلک برخاست
نعره ی شوق از ملک برخاست
جزر و مدی در آسمان پیچید
لا در آینه ی جهان پیچید
نیل در حلق قبطیان جوشید
داغ در خون شیعیان جوشید
تیغ، صبر نیام را هی زد
سرخی ناتمام را هی زد
گرچه آتش به جانس افتاده
شعله در استخوانش افتاده
لب اگر وا کند فراوانند
خاتم از دست دیو بستانند
چون امام است چون خبر دارد
وقت آن نیست تیغ بردارد
دلش آینه ای ورق ورق است
لیک تسلیم محض حکم حق است
خون دل می خورد نمی گوید
جز رضای خدا نمی جوید

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر***ماه در آسمان شب پرپر

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر

ماه در آسمان شب پرپر

چشم دل باز می شود در شب

وقت پرواز می شود در شب

پرده از کاینات می افتد

شطی از معجزات می افتد

این کبوتر پریده همراهش

رسته از بند عمر کوتاهش

شسته باران پر زلالش را

و گشوده زبان لالش را

هرچه را بی نگاه می بیند...

... تاج و تختی سیاه می بیند

بارگاهی به جور بر شده است

بی خبر داعی خبر شده است

دولتی بر حباب افکنده

دل به موج سراب افکنده

مسندی مست قدرت شمشیر

کشته یاران خویش با تزویر

کرم شبتاب و خیمه و خرگاه

جمع بوزینه گان مانده زماه

قدحی در میانه می گردد

سکه در آستانه می گردد

خاصگان عده ای شکمباره

دل به زر داده تن به قداره

بوی مرداب می دهد تنشان

کرم شبتاب ماه روشنشان

کسی از این جماعت تاریک

شده با امر کوردل تحریک

ذمّ خورشید توس سر کرده

طالع خویش تیره تر کرده

که تو بی نام و بی نشان بودی

پیش از این از همه نهان بودی

سفر توس اعتبارت داد

خشک بودی و برگ و بارت داد

این ولایت تو را به ماه رساند

لطف کرد و به جایگاه رساند

گشت شیرین از این سبو کامت

قرعه ی بخت خورد بر نامت

دم ازین یاوه ها فراوان زد

طعنه بر آفتاب تابان زد
تیر جان در کمان جهل انداخت
سر خود را به راه، سهل انداخت
گفت دل بسته ات عوامانند
مردم بی تمیز و نادانند
که چنین بی بصیرت افتادند
در گمان کرامت افتادند
تو اگر که امام دورانی
می توانی جهان بگردانی
دست غیبی در آستین داری
قدرت از سوی حق چنین داری
که اشارت کنی به این پرده
تا شود نقش شیر درنده

کن دعا تا به چنگ این ضیغم

بدراند خدا مرا از هم

این سخن تا در انجمن چرخید

چشم ها سوی بوالحسن چرخید

شد رخ کوردل پر از خنده

به گمانی که شک درافکنده

درد در جان شیعیان افتاد

لرزه بر دور آسمان افتاد

بر سریر سخن امام آمد

زخم را گاه التیام آمد

حمد پروردگار سبحان گفت

رازی از رازهای پنهان گفت

بعد حمد و ثنای حق فرمود

قدر من پیش از این فزونتر بود

قدر جاه مرا خدا داند

نه کسی که زخویش در ماند

لحظه ای با خدا نیایش کرد

دل تفتیده رنگ آتش کرد

که برآند با تو بستیزند

شک ز حق یقین برانگیزند

حجت را زوال درگیرد

شبهه ای خرد بال و پر گیرد

ص: ۴۶

فتنه را آن چنان که می خواهی

پاسخی ده جواب گمراهی

ز آن نیایش که کرد از سر درد

در بسیط جهان تصرف کرد

ماه جریان گرفت در جانش

شد زمین و زمان به فرمانش

ناگهان پرده از قنوت انداخت

غرش شیرها سکوت انداخت

طعنه زن را به یک تکان خوردند

سر به پای امام آوردند

بهت شد چشم های انجمنی

گوئی هرگز نبوده طعنه زنی

نقش شیران به پرده برگشته

شهر از این راز باخبر گشته

این کرامت در آسمان حک شد

باز مامون شکست، کوچک شد

هرچه کوشید و مکر و افسون کرد

اعتبار امام، افزون کرد

عاقبت زخم آخرین انداخت

نام خود را شقی ترین انداخت

آخرین اسب خویش را زین کرد

دست خود را به زهر خونین کرد

ص: ۴۷

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر***دل عاشق شقایقی پرپر

سنگ پر، چوب پر، کبوتر پر

دل عاشق شقایقی پرپر

آسمان سوخته، زمین غمگین

مه، رسوب تنفسی سنگین

یال اسبان وحشی آشفته

نعره ی بادها فروخته

خاک، دلواپس شرابی تلخ

زخم شیرین انتخابی تلخ

موج ها بی قراری دریا

ریگ ها بانگ شیون صحرا

نکند بی صدا رسد از راه

شب مرموز بی تبرک ماه

دف تقدیر تندتر کوبید

پرده ای راز مستتر کوبید

دور گردون سماع نو آورد

خرقه ای سوخته گرو آورد

چشم خیس بهشت پر حسرت

مانده بر این سحابی غربت

که به ذبح عظیم آمده است

جامی از قدر خویشتن زده است

آسمان در غروب می سرخد

شعله در سنگ و چوب می سرخد

یک نفر با لبان پر خنده

آخرین پرده را در افکنده

ص: ۴۹

آمده از خودش رها گردد

معنی شدت رضا گردد

از نگاهش بهار می ریزد

اشتیاق انار می ریزد

آمده عشق را به سر ببرد

داغ را پاره ی جگر ببرد

سر به دامان دوست بگذارد

هرچه را غیر اوست بگذارد

بیش از این ماندنش میسر نیست

زهر جز قسمتی مقدر نیست

راز پنهان آسمان این است

هر که پرپر نشد کبوتر نیست

مثلی بین عاشقان مانده

سر بی دردسر قلندر نیست

رسم در رختخواب جان دادن

سنت وارثان حیدر نیست

عشق بی زهر و زخم نوشیدن

غیر بازیچه هیچ دیگر نیست

تا بلوغ انار مرد آمد

نفس قدسیان به درد آمد

بوسه ای در حریم امکان ریخت

زهر در مشهد شهیدان ریخت

سیب در سرخی مضاعف سوخت

آسمان در حرارت دف سوخت

ص: ۵۰

موج ها از تپش فرو ماندند

نعره ها بسته ی گلو ماندند

بازگشته خداترین بنده

با عبایی به سر درافکنده

نفسش دم به دم می آشوبد

زهر در سینه پای می کوبد

: «یا اباصلت! حجره خالی کن

چشم، آماده ی زلالی کن

اینک آن اتفاق افتاده

پرده از این فراق افتاده

آسمان استجابت آورده

مژده ی ختم غربت آورده»

حجره خالی زهرچه بود شده

سخت پیچیده و کبود شده

حجره رنگ غروب می گیرد

شریان را رسوب می گیرد

حجره طوفانی از غم و درد است

شاهد شانه های یک مرد است

حلقه ی وصل منفصل نشود

جرأت عاشقان کسل نشود

بعد او پیشوای جان ها کیست؟

بلد راه آسمان ها کیست؟

چه کسی پیر راه خواهد شد؟

آهوان را پناه خواهد شد

ص: ۵۱

داغ را التیام خواهد بود

شیعیان را امام خواهد بود

آفتابی جوان سر آورده است

اختران زیر شهبز آورده است

از مدینه به توس تابیده

پلکی این راه در نور دیده

ای رسیده به طرفه العینی

یا جواد الائمه ادر کنی

روشنی می وزد از آغوشش

پیکر نور ناب بر دوشش

زخم را عاشقانه قامت بست

آسمان پرده ی قیامت بست

ص: ۵۲

کفن ماه کرد دامن را

شستشو داد آب روشن را

قدسیان سنگ و خشت آوردند

برشی از بهشت آوردند

توس را تربت جهان کردند

سرپناه کبوتران کردند

اینک این دل کبوتری چاهی

شده تا روشن حرم راهی

آمده تا اشاره ای ببرد

زین حرم راه چاره ای ببرد

زیر باران نور پر بزند

تا زلال حضور پر بزند

ص: ۵۳

نفسی تازه اش بیخشایند

گره از بال بسته بگشایند

قطره، دریا شدن نمی خواهد

ریگ، صحرا شدن نمی خواهد

آب و آتش ز چشم می بارد

هرچه خواهش ز چشم می بارد

این کبوتر که درد پنهان است

بغض ترکیده ی خراسان است

آمده با تو روبرو بشود

لایق سرخی گلو بشود

نکند اشتباه ما باشد

غربت تو گناه ما باشد

مگر احوال دیگری شده است؟

عشق راز محقری شده است

یک نفر نیست تا زبان باشد

سرخ تیغی را نشان باشد

کجی استخوان بر آشوبد

دف به رسم قلندران کوبد

چه کسی بذر فتنه افشاند

بازی روزگار گردانده

چه شد آینه ها علیل شدند؟

روشنای جهان قلیل شدند

پنجه در چنگ ماه حل می شد

حلقه ی وصل محتمل می شد

ص: ۵۴

ناگهان از تناول ایام

جاده شد دانه و رسیدن دام

رنگ انگورها مورب ماند

سکه در گورها مقرب ماند

گلشن راز، جذبه پنهان کرد

زخم را قسمت خراسان کرد

اینک این دل کبوتری غمگین

با صدایی نحیف و خشماگین

آمده با تو گفتگو بکند

یک دو رکعت بقو بقو بکند

یا شهید ارادت بشود

یا پری نذر گنبدت بشود

راز این زمهریر ماندن چیست؟!

لب دریا کویر ماندن چیست؟!

چیست این دل به گل عجین کردن

داغ را پرده ی جبین کردن

این کبوتر دلش ورم دارد

میل بیرنگی حرم دارد

نقش سنگ و طلا نمی خواهد

بی شهادت رضا نمی خواهد

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

